

مجموعه آثار
تاریخ و هنر
ایران

ورود اسلام به شبه‌قاره

نویسنده: دکتر غلامعلی آریا

مسلمانان در آمد وعده زیادی از مردم آن ناحیه یا پاکستان امروزی باسلام گرایش پیدا کردند.^۵

فتح سند بدست محمد بن قاسم راه را برای تسلط امویان و سپس عباسیان باز نمود. در دوره عباسیان اگر چه پیشروی نظامی حاصل نشد، لیکن با فرستادن امیرانی بدان سرزمین تا حدی تسلط خود را حفظ کردند. از جمله یعقوب لیث و بعد از وی برادرش عمرولیث مدتی حکومت سند را در اختیار داشتند^۶ و از آن بعد تا عهد غزنویان بر تعداد مسلمانان افزوده میشد و گرچه بین حکومت‌های محلی مسلمان و امیرای هند و هم جنگ‌هایی رخ میداد، اما رویهمرفته وضع اقتصادی مسلمانان و عمران و آبادی شهرها رضایت بخش بود و بقول بلاذری "نعمت فراوان و شهرها آباد بود"^۷

اما از لحاظ اجتماعی مردم سند یا پاکستان امروزی از همان آغاز نسبت بآل علی (ع) علاقه نشان میدادند، چنانکه یکی از نوه‌های عمر بن علی بن ابی طالب (عمر بن علی، برادر بطنی و صلیبی محمد حنفیه) را که بنام جعفر و ملقب به "المؤید من السماء" بود، بحکومت مولتان در ناحیه سند پذیرفتند.^۸ و با درعهد خلافت مأمون هم عده زیادی از مسلمانان سند یا پاکستان بحضرت رضا (ع) علاقه‌مند شدند.^۹

از دیگر اطلاعات ما در این دوره پیش از حکومت سامانیان بر خراسان شخصی بنام محمودبن القاسم از سیستان به سند رفت. او شهر "بهنو" را بگرفت و آنرا "منصوره" نام نهاد و سپس "ملتان" را بگرفت و آنرا "معموره" نام نهاد. این شخص تا مرزهای کشمیر هم پیش رفت و چون بمردم هند زنهار داد، آنها هم با وی از در آشتی در آمدند (و گروهی مسلمان شدند). سپس وی از راه کابل به خراسان بازگشت.^{۱۰}

لازم بتذکر است که در این دوران مبلغان و داعیان اسماعیلیه در نواحی سند و مولتان فعالیت‌های گسترده‌ای داشتند و در تبلیغ و اشاعه اسلام کوشا بودند که در جای خود بآن خواهیم پرداخت.

۱- نظری بتاریخ شبه قاره بعد از اسلام: چنانکه از منابع اسلامی بر می‌آید، در سال ۱۵ هجری در زمان خلیفه دوم نخستین سپاه از طرف مسلمانان رهسپار هند و سند گردید. این لشکر از راه بحرین بشهر "دبیل" رسید، اما فتح هند ناتمام ماند.^۱ تا اینکه در زمان خلیفه سوم "حاکم مکران" حکیم بن جبیله را به هند فرستاد تا آن سرزمین را شناسایی کند، حکیم ابن جبیله بعد از برگشت چنین گزارش داد: "آب آنجا تیره است و میوه آن مقاتل و ترش و زمین سنگلاخ است و گل او شوره. اگر لشکر اندک رود، زود ضایع شود و اگر حشم کثیر و بیشتر روند، گرسنه مانند و هلاک شوند." و عثمان از لشکرکشی منصرف شد.

در زمان خلافت حضرت علی (ع) شخصی که گویا "نا غربن دعر" نام داشت، بمرز سند روانه شد و در سال ۳۸ هجری پیروزمندان پیشروی کرد، تا ناحیه "کیکانان" رسید و لشکر اسلام تکبیرگویان آن ناحیه را فتح کرد و عده‌ای مسلمان شدند. این لشکر تا سال ۱۴۰ هجری در آنجا باقی ماند، تا خبر شهادت حضرت علی (ع) بآنها رسید و ناگزیر به مکران بازگشت.^۲

در عهد خلافت معاویه عبدالله سوار بولایت سند گسیل شد، اما خود وی کشته شد و سپاه شکست خورده به مکران بازگشت.^۳ خلاصه، از آن پس مسلمانان چندین بار بآن سرزمین لشکرکشی کردند اما کاری از پیش نبردند، تا اینکه در عهد خلافت ولیدبن عبدالملک، حجاج بن یوسف که والی عراق بود، سرانجام داماد و پسر عموی خویش محمد بن قاسم را بآن دیار فرستاد و بوی دستور داد که سپاهیان وی از طریق فارس و شیراز بسرزمین سند برود. محمد بن قاسم در سر راه خویش محمد هارون حاکم مکران را هم با خود به سند برد. بدیهی است که در این لشکرکشی تعداد زیادی از ایرانیان فارس و مکران هم شرکت دارند، بهرحال در این لشکرکشی شهر مهم "دبیل" فتح شد و از آنجا غنائم بسیاری بخرزیه حجاج فرستاده شد.^۴ با فتح دبیل در سال ۷۳ هجری راه برای پیشروی لشکراسلام باز شد و نواحی سند از جمله مولتان، قنوج و... (پاکستان امروزی) بتصرف

در هنگام حمله مغول، گروهی از شعرا و علما از ایران رهسپار هند شدند و مخصوصاً در شهر لاهور که مرکز ادب فارسی به شمار می رفت روی آوردند.

در عهد غزنویان سلطان محمود غزنوی با اسم جهاد، در دهه آخر قرن چهارم هجری، طی حملات متعددی بخش بزرگی از سرزمین هند را بقلمرو حکومت خود اضافه نمود^{۱۱} و اعقاب وی با اینکه حکومت خود را در ایران بزرگ از دست داده بودند، لیکن تا مدتها در قسمتهایی از پاکستان امروزی بفرمانروایی خود ادامه دادند و حکومت آنها باعث نشرو گسترش زبان فارسی گردید. سرانجام آخرین پادشاه این سلسله که خسرو شاه بن بهرام شاه نام داشت، در سال ۵۵۵ هجری در زندان غوریان فوت کرد.^{۱۲} حکومت غوریان هم که بر ویرانه حکومت غزنویان بنا شده بود، چه در فتوحات و چه در نشر زبان فارسی، دنباله روش غزنویان را در پیش گرفت، تا اینکه در سال ۵۸۹ هجری یکی از غلامان غوریان بنام "قطب الدین ایبک" دهلی را فتح کرد و پس از چندی خود باستقلال رسید. این شخص که در تاریخ هند و پاکستان بشجاعت و لیاقت و سخاوت شهرت دارد، مدت بیست سال حکومت کرد.^{۱۳} اما چون جانشین لایقی نداشت، یکی از امرای وی بنام "شمس الدین التمش" به دهلی آمد و بیادشاهی نشست و از آن ببعده مملکت هند بچهار بخش تقسیم شد. دهلی بوی تعلق گرفت و ملتان و نواحی اطراف آنرا ناصرالدین قباجه تحت نفوذ خود درآورد. بخشی از بنگال را هم ملوک خلیج بحیطه خود درآوردند. لاهور و دیگر نواحی پنجاب را هم گماشتگان تاج الدین ایلدز تسخیر نمودند. پس از چندی شمس الدین التمش و بعد از وی پسرش ناصرالدین محمود بر رقبای خود پیروز شدند و سرانجام در سال ۶۲۵ هجری خاندان شمس الدین التمش بر بیشتر نواحی هند چیره شدند.^{۱۴} در اوایل قرن هفتم هندوستان هم از هجوم مغولان در امان نماند و شهر لاهور واقع در پاکستان در سال ۶۳۹ ویران شد. اما بعد از مدتی بدست غیاث الدین بلبن آباد گردید.^{۱۵}

سرانجام این سرزمین در قرن هشتم هجری بدست امیر تیمور فتح شد و از این تاریخ ببعده شبه قاره هند و پاکستان تحت حکومت امرای خاندان تیموری بود، تا اینکه در سال ۸۹۳۲ / ۱۵۲۶ م حکومت مستقل بابرین یا تیموریان بدست یکی از اعقاب تیمور بنام ظهیرالدین بابر تأسیس گردید (همان کسی که مسجد بابر را بنا کرد که متأسفانه اخیراً، چنانکه اطلاع داریم، بدست هندوهای افراطی ویران شد. و ریشه آنرا می باید در دوران حکومت استعمارگر انگلیس جستجو کرد که خود نیاز بمقاله تحقیقی جداگانه ای دارد، اما لازم می دانم که همینجا اشاره کنم که هیچ سندی در دست نیست که بابر، پادشاه مسلمان تیموری، معبدی را خراب و بجای آن مسجدی را بنا کرده باشد. اگر این تهمت بفردی چون سلطان محمود غزنوی زده می شد، جای تعجب نبود، اما از شخص فرهنگ دوستی چون بابر غیر ممکن است.) و درخشانترین دوره حکومت اسلامی در هند بوجود آمد و چنانکه بعد بدان اشاره می کنیم، دربار پادشاهان این سلسله همیشه مرکز تجمع شاعران و نویسندگان فارسی گوی بود. از معروفترین پادشاهان این دودمان می توان از همایون، اکبر، جهانگیر و شاه جهان نام برد. حکومت بابرین در هند مقارن بود با حکومت سلسله صفویه در ایران.^{۱۶}

در قرن ۱۷ میلادی که کم کم پای کمپانی هند شرقی باین سرزمین باز شد، حکومت بابرین هم بتدریج رو بزوال نهاد و سرانجام بعد از مرگ اورنگ زیب (۱۱۱۸ ه) هر چند که این پادشاه وحدت بیسابقه ای به هند داده بود، اما از یک طرف عصر انحطاط ادب فارسی در شبه قاره بود، و از طرفی هم چون جانشین لایقی نداشت، قلمرو وی رو بتجزیه می رفت و خصوصاً امیران سیک و هندو هم فرصت را غنیمت شمردند و بر ضد حکومت مرکزی قیام کردند.^{۱۷} بعد از مرگ بهادر شاه ظفر، آخرین پادشاه بابر، که در واقع قدرتی هم نداشت، دولت بریتانیا عملاً بر سرزمین هندوستان مسلط شد، اگر چه در دوره استیلای انگلیسیها گاهگاهی شورشهایی از طرف مسلمانان بعمل می آمد (از جمله می توان جنگهای تیبو سلطان، آن قهرمان شیعه مذهب را با اشغالگران بریتانیایی نام برد که مدتها در جنوب هند از خود دلآوریها نشان داد.) ولی متأسفانه این قیامها چندان موفقت آمیز نبود و سرانجام بعد از جنگ جهانی دوم که بظاهر دست انگلیسیها از شبه قاره کوتاه گردید، این سرزمین بدو کشور هند و پاکستان تقسیم شد.^{۱۸}

۲ - روابط فرهنگی هند و پاکستان: گرچه روابط فرهنگی مردم ایران بزرگ و شبه قاره هند و پاکستان سابقه چندین هزار ساله دارد و ریشه آن بهزارة دوم قبل از میلاد مسیح می رسد، یعنی زمانی که اقوام آریایی با هم می زیستند و دارای فرهنگ مشترکی بودند اما بتدریج بر اثر بعد مکان و زمان کم کم از هم فاصله گرفتند، تا اینکه با ظهور دین مبین اسلام بار دیگر، اما بنحوی دیگر، این ارتباط فرهنگی رو

بگسترش نهاد و خوشبختانه این ارتباط فرهنگی در طول تاریخ اسلام رو بگسترش بوده و هست و هر چند در دوران استعمار انگلیس تا حدی این روابط رو بضعف نهاد، اما از طرفی با ظهور کشوری مسلمان بنام پاکستان و از طرفی هم بر اثر انقلاب اسلامی ایران امیدست که شاهد گسترش هر چه بیشتر این روابط ریشه‌دار تاریخی باشیم. بقول مولانا:

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش

درخشانترین دوره همبستگی
ایران با شبه قاره در عهد
سلسله با بریان
(۹۳۲-۱۲۷۴هـ) به صحنه
ظهور رسید.

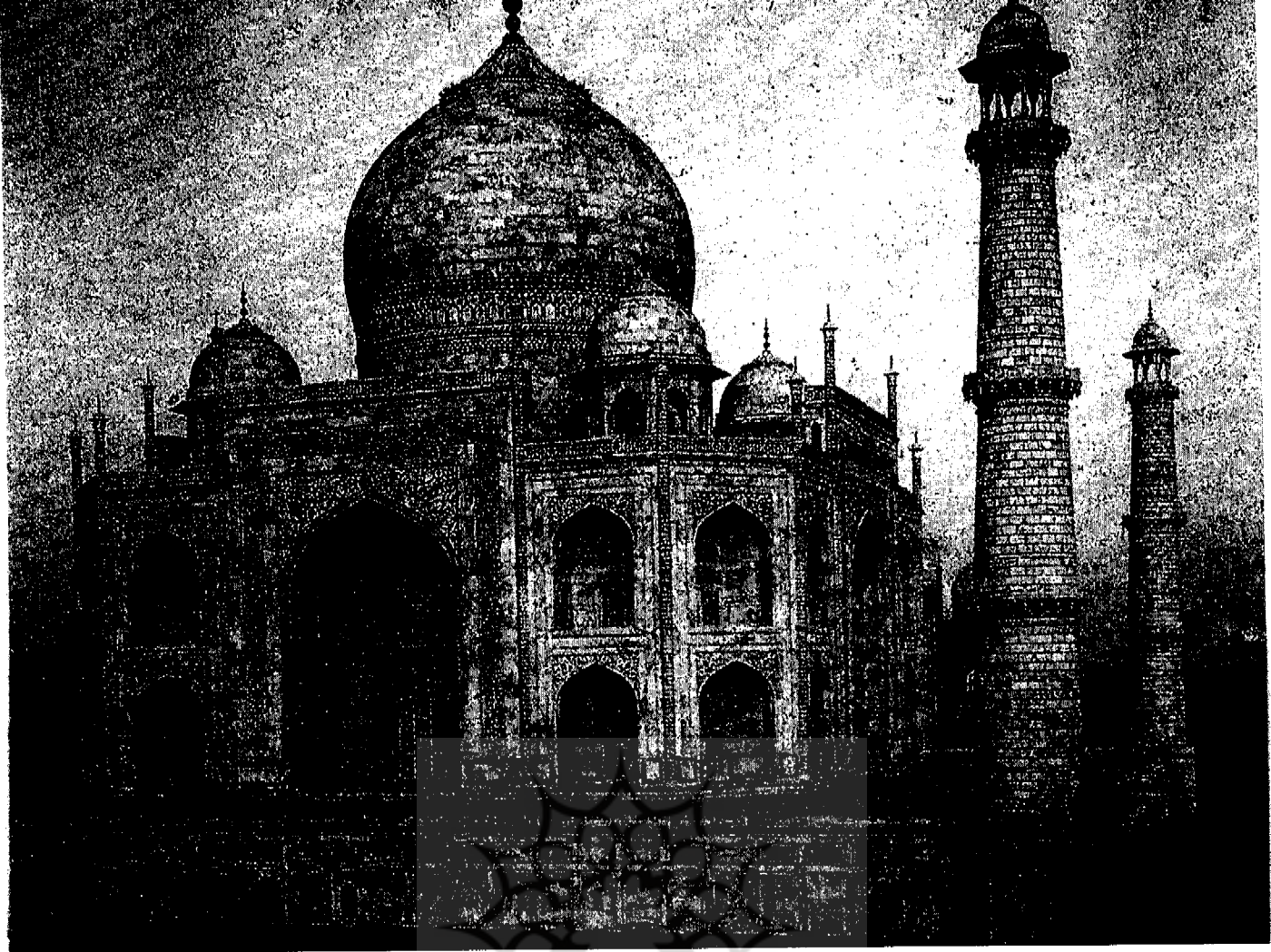
ورودی مسجد زنان، دهلی - هندوستان



باز جوید روزگار وصل خویش
از آنجا که هر محقق که می‌خواهد درباره ریشه تاریخی نفوذ اسلام در شبه قاره هند و پاکستان تحقیق کند، نمی‌تواند روابط فرهنگی ایران را با شبه قاره از نظر دور بدارد، ناگزیر ما هم برای روشن شدن این مسأله می‌باید به همبستگی فرهنگی بین این دو ملت اشاره کنیم. زیرا که بنظر نگارنده مهمترین عامل گسترش اسلام در شبه قاره همین روابط فرهنگی و ادبی ایران بزرگ با هند و پاکستان بوده است و چنانکه بآن خواهیم پرداخت، در واقع اسلام بیشتر از طریق ایران و ایرانیان بشبه قاره راه یافته است و اصولاً اسلام همراه با گسترش زبان فارسی در شبه قاره گسترش یافته است. این نکته هم بسیار قابل اهمیت است که از زمان موجودیت کشور مسلمان پاکستان تاکنون نه تنها آن کشور روابط فرهنگی مستحکمی با ایران داشته، بلکه در هر موقعیت موضع سیاسی خوبی هم نسبت بماند نشان داده است، چنانکه این موقعیت در جهان کنونی کمتر بین دو کشور یا دو ملت دیگر دیده شده است.

پیش از این گفتیم که در میان سپاهیان محمد بن قاسم ثقفی گروهی از سربازان فارس و مکران بوده‌اند و وجود این سربازان ایرانی خود عامل مهمی می‌تواند باشد برای ترویج دین اسلام در میان مردم عادی سند و هند. از زمانی که سند بدست مسلمانان فتح شد، شهر مولتان مدت دو بیست سال مرکز حکومت مسلمانان شد و این شهر اولین شهر شبه قاره است که بر طبق اسناد موجود تمدن و زبان ایرانی (در قرن چهارم هجری) در آن موقعیت خاصی داشته است، چنانکه این حوقل مؤرخ و جغرافی‌دان عرب زبان می‌نویسد، زبان مردم منصوره و ملتان عربی و سندی است و زبان اهل مکران، مکرانی و فارسی است.^{۱۹} (مکران = بلوچستان امروزی). اما استخری مؤرخ و جغرافی‌دان ایرانی چنین می‌نویسد: "زبان اهل مکران فارسی و مکرانی است و در مولتان زبان فارسی را می‌دانند و لباس ایشان ایرانی است."^{۲۰}

در دوران حکومت عباسیان اصولاً امیرانی که بحکومت سند گسیل می‌شدند، ایرانی بودند پیش از این بدو نفر آنها یعنی یعقوب لیث و برادرش عمرو لیث صفاری اشاره کردیم و اگر این امرا بمانند یعقوب لیث بزبان فارسی هم علاقه داشتند، باعث نفوذ زبان فارسی در سند می‌شدند.^{۲۱} حکمرانانی هم که از نژاد ایرانی نبودند، چون تربیت شده



تاج محل - هندوستان ۱۹۱۳ میلادی

است. ۲۳

بجز دو گروه امیران و سخنوران مساعی علما و عرفا را هم در ترویج اسلام و گسترش زبان فارسی نباید نادیده گرفت. گرچه خدمات این گروه سوم غالباً خارج از حوزه رسمی درباری بوده است، ولی بنظر می‌رسد که خدمات اینها بفرهنگ اسلامی و ایران بیش از دو گروه دیگر باشد. برای مثال نخستین کتاب عرفانی بزبان فارسی بنام "کشف المحجوب" بوسیله شیخ علی بن عثمان هجریری در ناحیه پنجاب هند برشته تحریر در آمده است. ۲۴ آرامگاه این عارف نامی در شهر لاهور هم اکنون بزرگترین زیارتگاه مسلمانان پاکستان است و کمتر کسی است که این شخصیت بزرگواری را که در آن ناحیه به "داتا گنج بخش" شهرت دارد، نشناسد و یا بدرگاه و آستانه وی نیاز نبرد. ۲۵ ملاحظه می‌شود که نخستین تذکره یا تاریخ ادبیات بزبان فارسی، نخستین کتاب عرفانی بزبان فارسی و ترجمه "کلیله و دمنه" بفارسی و صدها اثر گرانبهای دیگر فارسی، همه در آن دیار و بخصوص در سرزمین پاکستان امروزی تدوین و تألیف یافته‌اند.

خلاصه کلام آنکه غزنویان حدود صد و هفتاد سال بر آن دیار فرمانروایی کردند و پس از آنها شهاب‌الدین غوری (غور

محیط ایرانی بودند، در ترویج زبان فارسی کمتر از امرای ایرانی الاصل عمل نمی‌کردند. چنانکه در سال ۴۱۷ هـ که حکومت غزنویان بر شهرهای پیشاور، لاهور و مولتان آغاز می‌شود، زبان فارسی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. امیراتی هم که از جانب حکومت غزنویان بسایر بلاد رفتند، در مقر حکومت خویش درباری همچون امرای ایرانی ترتیب می‌دادند و در تکریم شاعران فارسی زبان می‌کوشیدند. از جمله این شاعران می‌توان مسعود سعد سلمان و ابوالفرج رونی را نام برد. رونق شعر و ادب فارسی در زمان بهرام شاه (۵۱۲ - ۵۳۷ هـ) بدرجه کمال خود رسید و در این دوره کتاب معروف کلیله و دمنه بوسیله ابوالمعالی بفارسی در آمد. ۲۲

این امر که همه فارسی زبان بودند، بروش سامانیان در دربار خود جمعی از علما و سخنوران فارسی گوی را جمع کرده بودندو این گروه خصوصاً در شهر لاهور برای ترویج زبان فارسی تأثیر اساسی داشتند، مثل ابوالنجم وزیر شیبانی، ابونصر فارسی، هبة الله و ابوالفرج رستم. در کتاب معروف "لباب الالباب" هم که قدیمی‌ترین کتاب تذکره بجای مانده بزبان فارسی است و بدست سدیدالدین عرفی در سال ۶۱۸ هـ در آن دیار تألیف شده، نام گروهی از شعرا و نویسندگان شهر لاهور و نمونه‌هایی از اشعار آنها آمده

ناحیه‌ایست در اطراف هرات، خراسان قدیم) در سال ۵۸۲ هجری شهر لاهور را فتح کرد و بحکومت رسید.^{۲۶} در عهد غوریان دهلی نیز جزء حکومت اسلامی در آمد و زبان فارسی در آن نواحی هم رواج یافت. در زمان حکومت قطب الدین ایبک غوری و ناصرالدین قباچه و شمس‌الدین التمش شاعران و دانشمندان فارسی زبان گرامی بودند و این پادشاهان در ترویج زبان فارسی علاقه خاصی داشتند. ناصرالدین قباچه در شهر "اوج" پایتخت خود که امروزه قصبه‌ای در نزدیک بهاولپور پاکستان است، مشوق علما و سخنورانی از جمله سدیدالدین عوفی و منهاج‌الدین سراج جوزجانی (صاحب طبقات ناصری) بود.^{۲۷}

در همین عصر علی بن حامد بن ابوبکر کوفی کتاب خود را بنام "چچنامه یا فتحنامه سند" بزبان فارسی در آورد. از شعرای معروف این عهد هم می‌توان از فضل‌ی بخارایی، ضیاء‌الدین سنجری (سجزی)، شمس‌الدین محمد بلخی و فضل مولتانی نام برد. علاوه بر این اقامت عراقی، شاعر معروف ایرانی هم در مولتان سبب رونق عرفان اسلامی و ادب فارسی گردید.^{۲۸}

التمش نیز همانند دیگر امرا بزبان فارسی عشق می‌ورزید. در دربار او بسیاری از شاعران و دانشمندان فارسی گوی گرد آمده بودند و زبان فارسی روز بروز در دهلی رونق می‌گرفت. در این عهد دهلی خود یکی از مراکز مهم سلسله چشتیه درآمد و صوفیان چشت یکی از عوامل بسیار مؤثر در ترویج اسلام و زبان فارسی بودند و ما در جای خود بخدمات این سلسله اشاره خواهیم کرد.^{۲۹} در اینجا تنها این تذکر لازم است که امیر خسرو دهلوی، بزرگترین شاعر فارسی گوی شبه قاره که به "طوطی هند" شهرت دارد، از وابستگان بهمین سلسله چشتیه بود.

مولتان هم، چنانکه گفتیم، از قرن سوم و چهارم هجری مرکز مسلمانان ایرانی شده بود. در زمان سلطان غیاث‌الدین بلبن و پسرش علاء‌الدین محمد شهید (۶۷۸ - ۶۸۳) نیز دربار مولتان یکی از مراکز عمده ادب فارسی بشمار می‌رفت. در همین عهد از سعدی شیرازی هم بارها دعوت شد که به مولتان آید و حتی گفته‌اند که علاء‌الدین محمد شهید می‌خواست است تا برای شیخ شیراز خانقاهی هم بسازد.^{۳۰} عارف شهیر بهاء‌الدین زکریای مولتانی، پیرو استاد فخرالدین عراقی نیز در همین دوره بساط ارشاد و هدایت گسترده بود.^{۳۱}

از لحاظ فن معماری نیز شهر مولتان دارای آثار و بناهای بی‌نظیری است که همه از سبک معماری و هنر اسلامی و ایرانی ریشه گرفته است، مثل بنای مقبره شمس‌الدین سبزواری و مقبره شاه یوسف گردیزی و مجموعه مقبره شیخ بهاء‌الدین زکریا که بوسیله خود وی بنا نهاده شده است و چند آرامگاه دیگر و مساجد قدیمی شهر مولتان از این جمله است.^{۳۲}

در عهد غزنویان، سلطان محمود غزنوی در دهه آخر قرن چهارم هجری، طی حملات متعددی بخش بزرگی از سرزمین هند را به قلمرو حکومت خود اضافه نمود و اعقاب وی با وجود این که حکومت خود را در ایران بزرگ از دست داده بودند، لیکن تا مدت‌ها در قسمتهایی از پاکستان امروزی به فرمانروایی خود ادامه دادند و حکومت آنها باعث نشر و گسترش زبان فارسی گشت.

در قرن هشتم هجری نه تنها ناحیه سند و پنجاب یا پاکستان امروزی، بلکه اقصی نقاط شبه قاره هم از جمله بنگال با ایران بزرگ ارتباط فرهنگی مستحکمی داشت. چنانکه در عهد غیاث‌الدین اعظم شاه ابن اسکندر، پادشاه بنگال، از آنجا که وی پادشاهی ادب پرور و شعر دوست بود، حافظ شیرازی را بآن دیار دعوت کرد، هر چند که حافظ موفق بسفر به بنگال نشد، لیکن در ضمن غزلی معروف که چند بیت آن در ذیل می‌آید، بدان سفر اشاره کرده است.^{۳۳}

"ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود
وین بحث با ثلاثه غساله می‌رود
شکر شکن شوند همه طوطیان هند

زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود

حافظ زشوق مجلس سلطان غیاث دین
غافل مشو که کار تو از ناله می‌رود^{۳۴}

در هنگام حمله مغول گروهی از شعرا و علما از ایران رهسپار هند شدند و مخصوصاً در شهر لاهور که مرکز ادب فارسی بشمار می‌رفت، روی آوردند که از جمله می‌توان از قانمی طوسی، عوفی و نیز پدر امیر خسرو دهلوی نام برد. هر چند که خود لاهور هم از هجرم مغولان در امان نماند، اما

رونق بازار زبان فارسی تا بدانجا بود که حتی پادشاهانی مانند همایون و اکبر هم افتخار می‌کردند که به فارسی شعر می‌گویند.

روابط فرهنگی در تمام زمینه‌ها وجود داشت و تنها منحصر بگسترش زبان فارسی و یا رسمی بودن این زبان نبود. از نظر فن معماری از مسجد بامری گرفته تا مساجد جامع لاهور و دهلی واگره و دهها مسجد دیگر و خصوصاً بنای عظیم و با شکوه تاج محل که چون نگینی در میان آثار باستانی اسلامی و غیر اسلامی هند و پاکستان می‌درخشند، همه و همه ریشه در فرهنگ ایران اسلامی دارد.

رونق بازار زبان فارسی تا بدانجا بود که حتی پادشاهانی مانند همایون و اکبر هم افتخار میکردند که بفارسی شعر گویند. دربار این پادشاهان مجمع شعرا و سخن‌گویان فارسی بود و بسیاری از شعرای ایرانی نیز که دیگر در ایران کالایشان کمتر خریداری داشت، بآن دیار رو می‌آوردند و از فراخی نعمت وصله‌ها بهره‌ور میشدند. در همین عهد بود که در ایران و هند در میان شعرا سبکی خاص پیدا شد که امروزه بسبب هندی و گاهی هم اصفهانی شهرت دارد.^{۳۹}

از شعرای دربار اکبر شاه میتوان از ملک الشعرا فیضی، عرفی شیرازی، نظیری نیشابوری و باباطالب اصفهانی نام برد. دربار جهانگیر هم مرکز اجتماع شاعران بود و خود وی هم شعر میگفت و این بیت ازوست:

ما نامه ببرگ گل نوشتیم شاید که صبا باو رساند
در دربار جهانگیر شاعرانی چون ملک الشعرا، طالب آملی و حیاتی گیلانی زندگی میکردند و علاقه وی بشعر باعث شد که امیران درباری هم بشعر روی آورند. میرزا غیاث‌الدین تهرانی پدر نور جهان، زن جهانگیر، از جمله این افراد بودند.^{۴۰} شاه جهان هم بشعر فارسی عشق می‌ورزید و شعرایی چون قدسی مشهدی و کلیم کاشانی و صائب تبریزی و غنی کشمیری در عهد وی میزیستند و از خوان اینعام وی بهره‌مند میشدند. علاوه بر جنبه ادبی در عهد این پادشاه بزرگترین آثار معماری ایرانی اسلامی هم در شهر آگره هند ساخته شد و تاج محل بدستور شاه جهان برای آرامگاه زن محبوبش یعنی ملکه ممتاز محل بدست یک نفر ایرانی ساخته شد. این بنای شگفت‌انگیز، چنانکه اشاره شد، از مهمترین آثار تاریخی شبه قاره هند است.^{۴۱}

عهد اورنگ زیب در واقع عصر انحطاط ادبی بود. هر چندوی منصب ملک الشعرا را منسوخ کرد، لیکن در شهرهای مختلف هند امرای محلی بحمایت شعرا می‌پرداختند و آخرین پادشاه سلسله بابران هم گرچه خود قدرتی نداشت، اما شاعر و ادب دوست بود.^{۴۲}

بطور کلی اکثر شاهان بامری که زبان مادریشان فارسی بود، نه تنها عشق و علاقه بشعرا و ادیبان نشان میدادند، بلکه در میان آنها شاعران و نویسندگان بزرگی هم بودند. مثلاً داراشکوه پسر شاه جهان که شاهزاده دانشمند و عارف مسلکی بود، چند کتاب در زمینه عرفان ازو باقی مانده است و همچنین وی کتاب بسیار معروف "اوپانیشاد" را هم از زبان هندی بفارسی ترجمه کرد که اخیراً در ایران بچاپ رسیده

چندی بعد بدست سلطان غیاث‌الدین بلبن رونق خود را از سر گرفت و یکی از مراکز عمده تمدن ایران و ادبیات فارسی گردید.^{۳۵}

اما در کشمیر گسترش اسلام و فرهنگ ایران زمین بیشتر مرهون دانشمندان و عرفایی چون میر سید علی همدانی است. وی در سال ۷۴۰ بشبه قاره هند آمد و با هفتصد خانوار از مسلمانان هندی در کشمیر مقیم شد و خانقاهی در علاءالدین یوره کشمیر پی افکند.^{۳۶} بعد از وی پسرش سید محمد کار پدر را دنبال کرد.^{۳۷}

شهاب‌الدین کشمیری و جانشین او قطب‌الدین که هر دو ایرانی بودند و شعر شناس و فرهنگ دوست، در کشمیر هم مدارس و خانقاهی تأسیس کردند و هم در ترویج اسلام و زبان فارسی کوشیدند.^{۳۸} بتدریج فرهنگ ایران اسلامی در کشمیر چنان تأثیر کرد که کشمیر را ایران صغیر نامیدند، تا جایی که امروزه با همه موانع موجود همه چیز را در کشمیر شبیه ایران می‌بینیم، از قیافه اشخاص گرفته تا رسوم زندگی و حتی نام بیشتر میوه‌ها و خوراکیها.

درخشانترین دوره همبستگی ایران با شبه قاره در عهد سلسله بابران (۹۳۲ - ۱۲۷۴ هـ) بمنصه ظهور رسید. روابط فرهنگی ایران با شبه قاره درین دوره بیش از آنست که بتوان در یک یا چند مقاله گنجانند. تعداد سخن سرایان فارسی زبان در دربار بابران گاهی بچند برابر سخن سرایان دربار صفوی در اصفهان میرسید. تعداد کتابهای خطی که ازین زمان باقی مانده است و در کتابخانه‌های هند و پاکستان موجود است - با اینکه دیگر ادبیات فارسی در آنجاها از رونق افتاده است - بیش از کتب خطی موجود در ایرانست و گنجینه‌های کتابهای خطی فارسی نسبت بکتب خطی سایر السنه مقام اول را داراست و این خود دلیل بر عظمت گسترش و نفوذ فرهنگ ایران اسلامی در شبه قاره است. همچنین درین عصر دهها فرهنگ و لغت‌نامه از قبیل برهان قاطع، فرهنگ جهانگیری و فرهنگ آندراج که قبل از لغت‌نامه دهخدا کاملترین لغت‌نامه فارسی بود، برشته تحریر درآمد.

است. گذشته از امرا و شاهزادگان تعدادی از بانوان حرم بایریان هم بزبان فارسی عشق می‌ورزیدند. دختر خود بابر شاه، بنام "گل بدن بیگم" کتابی بنام "همايون نامه" نوشت.^{۲۳} دختر اورنگ زیب هم که "زيب النساء" نام داشت، ادیب و شاعر بود و "مخفی" تخلص میکرد، چنانکه میگوید:

در سخن مخفی شدم مانند بو در برگ گل

میل دیدن هر که دارد، در سخن بیند مرا^{۲۴}

از وی دیوانی هم بجای مانده است.

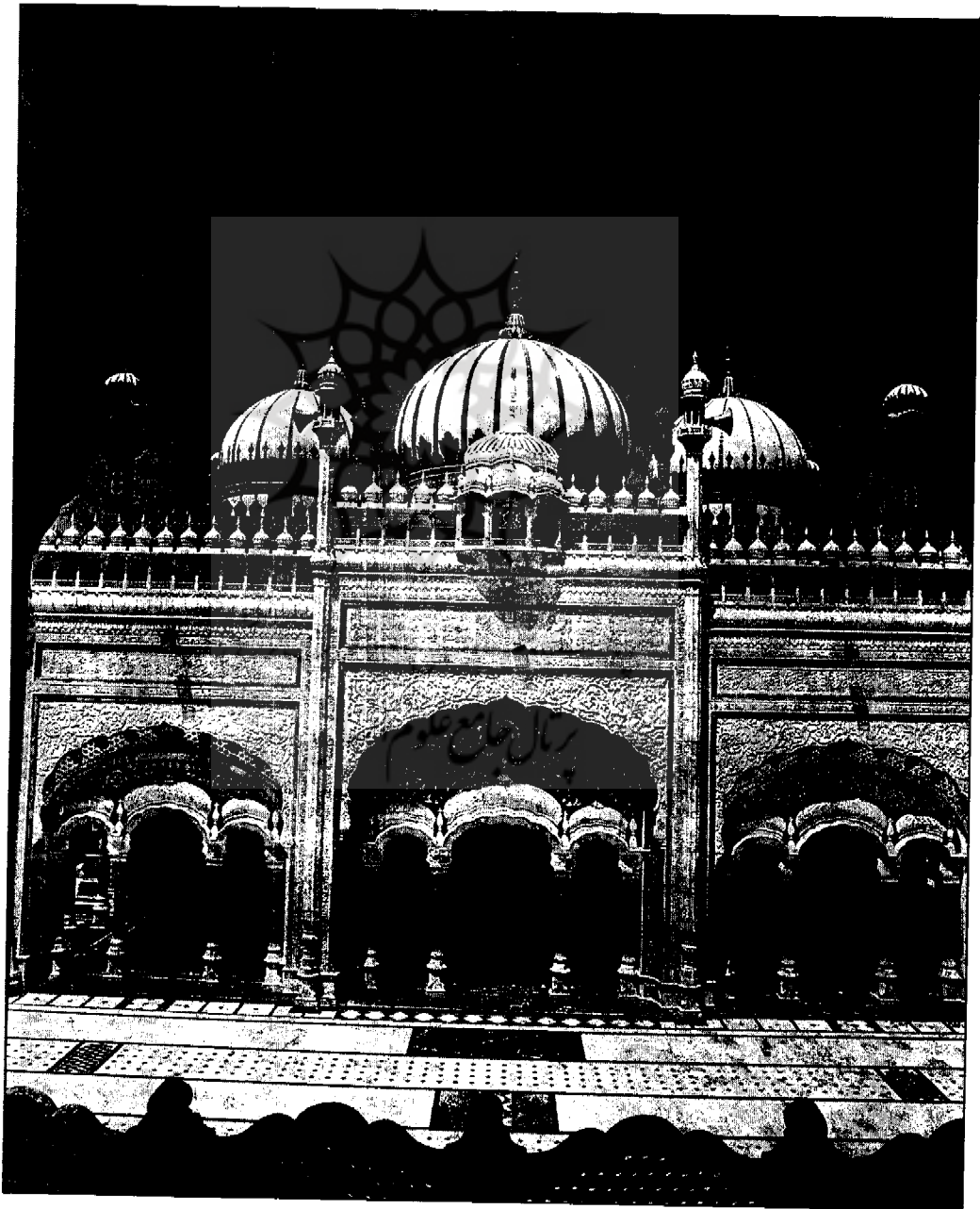
متأسفانه در زمان تسلط انگلیسها سیاست چنان بود که بترویج زبانهای بومی هند پردازند.^{۲۵} و هدف آنها هم این بود که بهر ترتیب با تقویت زبانهای محلی از رونق زبان

فارسی کاسته شود تا خلایق ایجاد گردد و در نتیجه هم زبان انگلیسی جای خالی زبان فارسی را بگیرد و هم، چون زبان فارسی مهمترین عامل پیوند مردم مسلمان هند با سایر مسلمانان خصوصاً با مردم ایران بزرگ (ایران، افغانستان و ماوراءالنهر) بود، این ارتباط و پیوند گسسته شود. بدبختانه چنین هم شد، چنانکه امروز آثار زبان فارسی را باید در قفسه‌های متروک کتابخانه‌ها دید و یا بر روی سنگ قبرها جستجو کرد. بهر حال:

درد این هجران و این خون جگر

این زمان بگذار تا وقتی دگر

از شاعرانی که درین عهد میزیستند و خود شاهد اضمحلال



خاندان بابری و روی کار آمدن حکومت بیگانه بریتانیا بودند، میتوان از میرزا اسدالله غالب (متوفی ۱۲۸۵ هـ) یاد کرد. در میان اشعار غالب بقصایدی بر میخوریم که خطاب به فرماندهان انگلیسی سروده شده است و این میرساند که در میان انگلیسها هم افرادی بوده‌اند که لطف و شیرینی شعر فارسی را درک میکرده‌اند و یا بعنوان تبلیغ سیاست مرموز خود آنرا سلاحی مؤثر میدانسته‌اند.

غالب گرچه در آغاز بزبان اردو ۴۶ شعر میگفت، اما بعد از مدتی بزبان فارسی روی آورد و فارسی را بر اردو ترجیح داد، چنانکه خود میگوید:

فارسی بین تا ببینی نقشهای رنگ رنگ

بگذر از مجموعه اردو که بیرنگ من است ۴۷

سخن کوتاه کنم و با ذکری از علامه اقبال لاهوری این بحث را پایان رسانم، شاعری که به ایران عشق و علاقه وافر داشت. چنانکه خود میگوید:

محرم رازیم با ما رازگو

آنچه میدانی زایران بازگو

نوی من بجم آتش کهن افروخت

عرب زغمه شوقم هنوز بیخبر است
شاعری که در دوره‌ای میزیست که زبان اردو عملاً
جانشین زبان فارسی شده بود. اما این زبان اردو نمی‌توانست
جوابگوی افکار و اندیشه او باشد، چنانکه میگوید:
پارسی از رفعت اندیشه‌ام

در خورد با فطرت اندیشه‌ام

گرچه هندی در عذوبت شکر است

طرز گفتار دری شیرین تر است

این بود که اقبال بزبان فارسی روی آورد و حتی در
روزهای واپسین دم زندگی هم زبان فارسی را فراموش نکرد
و این دو بیت را که از سروده‌های خود اوست در لحظه آخر
حیات خویش میخواند (در ضمن این دو بیت نشان دهنده
فکار دینی وی نیز هست):
سرود رفته باز آید که ناید

نسیمی از حجاز آید که ناید

سر آمد روزگار این فقیری

دگر دانای راز آید که ناید ۴۸

۳ - سهم عرفا و بزرگان دین در ترویج اسلام:

بیشتر مورخان که درباره انتشار دین مبین اسلام در شبه قاره
هند سخن گفته‌اند، دانسته یا ندانسته آنرا مدیون پیروزیهای
نظامی معرفی کرده‌اند و غالباً ترویج اسلام را مرهون کسانی
دانسته‌اند که با هجوم نظامی بدین سرزمین روی آورده و
دین خود را بفرزندان و اعقاب خود منتقل کرده‌اند. در نتیجه
نصور عموم اینست که مردم از ترس قتل عام کسانی چون
سلطان محمود غزنوی باسلام گرویده‌اند، اما حقیقت جز

این است. طبقه بسیار وسیعی از مسلمان شدگان آن نواحی
بدون هیچ فشاری باراده خود باسلام ایمان آورده‌اند و تنها
چیزی که خیلی بیش از هجوم نظامی مؤثر بوده است، روش
مسالمت‌آمیز و متقاعد کننده بعضی از بزرگان اسلام بوده
است. این مبلغان که اغلب هیچ نوع وابستگی حکومتی و
درباری هم نداشته‌اند، یا بازرگانی بوده‌اند که از غرب شبه
قاره بخصوص از ایران بزرگ (ایران - افغانستان...) به هند
می‌آمدند و در ضمن تجارت در ترویج اسلام هم کوشا
بوده‌اند، یا علما و عرفای پاک باخته و دل سوخته‌ای بودند
که با روش عالمانه و عارفانه خود، مردم ستمدیده
هندوستان را که اوضاع و احوال جامعه و دین هند و آنها را
خارج از کاست (تبعیض طبقات اجتماعی) و طبقه قرار
میداد، بسوی اسلام جذب و جلب کرده‌اند.

رومی همرفته جامعه اسلامی شبه قاره هند و پاکستان را
میتوان بدو دسته تقسیم نمود:

- ۱- اعقاب افراد غیر هندی (بیگانه) که بطریق گوناگون به
هند مهاجرت کرده و اسلام را با خود باین سرزمین آورده‌اند.
- ۲- بومیانی که تحت تأثیر جاذبه‌های مختلف اسلامی از
یک طرف، و از طرفی بر اثر تبعیضهایی که دین هندو بر آنها
تحمیل میکرد، باسلام گرویده‌اند.

- ۱- فتوح البلدان، بلاذری ص ۳۱۵، و چچنامه، ص ۲۲، تاریخ
گسترش اسلام، ص ۱۸۵، سرزمین و مردم پاکستان، ص ۱۲.
- ۲- فتوح البلدان بلاذری، ۳۲۵، چچنامه، ص ۷۶، ۷۸.
- ۳- فتوح البلدان، ۳۲۶، تاریخ یعقوبی ج ۲، ص ۱۶۸،
چچنامه، ص ۷۹.
- ۴- فتوح البلدان، ص ۳۲۶، بیعد، ترجمه تاریخ یعقوبی، ص
۲۴۲، چچنامه، ص ۹۷ و ۱۰۴ - ۱۱۰، سرزمین و مردم
پاکستان، ص ۱۲.
- ۵- چچنامه، ۱۸۱، تاریخ بناکتی، ۲۳۱، احوال و آثار شیخ
زکریای مولتانی، ص ۵.
- ۶- تاریخ سیستان، ص ۲۲۸، تاریخ کامل ابن اثیر، ج ۱۲، ص
۱۰۷، ۱۷۲، آثار و احوال غالب، ص ۸.
- ۷- فتوح البلدان، ص ۳۴۲ - ۳۴۴.

- ۸- تاریخ بناکتی، ص ۱۱۷
- ۹- حبیب السیر، ج ۲، ص ۸۴
- ۱۰- تاریخ بناکتی، ص ۳۲۲
- ۱۱- تاریخ کامل ابن اثیر، ج ۵، ۳۲۱ به بعد. حبیب السیر، ج ۲، ص ۳۷۸، مسلمانان در نهضت آزادی هند، ترجمه آیه‌الله خامنه‌ای، ص ۱۲
- ۱۲- حبیب السیر، ج ۲، ۶۰۹ به بعد، مسلمانان در نهضت آزادی هند، ص ۱۲
- ۱۳- همان منابع فوق و نیز تاریخ بناکتی، ص ۲۲۹، ۳۲۲، ۳۳۶
- ۱۴- حبیب السیر، ج ۲، ص ۶۱۳، ۶۱۷، احوال آثار شیخ زکریای مولتانی، ص ۶، (و نیز به تاریخ بناکتی و تاریخ فرشته مراجعه شود).
- ۱۵- تاریخ فرشته، ج اول، ص ۷۵
- ۱۶- زندگانی شاه عباس اول، ج ۱، ص ۲۱۴-۲۱۶
- ۱۷- سرزمین هند، علی اصغر حکمت، ص ۵۵، ۵۶ آثار و احوال غالب، ص ۲۴
- ۱۸- برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به "مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان" ترجمه آیه‌الله خامنه‌ای
- ۱۹- صورة الارض، ص ۳۲۵، احوال و آثار غالب، ص ۹
- ۲۰- مسالک الممالک، ۱۷۷- ۲۱- تاریخ سیستان، ص ۲۲۸، احوال و آثار غالب ص ۸
- ۲۱- تاریخ سیستان، ص ۲۲۸، احوال و آثار غالب ص ۸
- ۲۲- از سنایی تا سعدی، ص ۴۸- ۵۲، سبک شناسی ج ۲، ص ۲۴۹، احوال و آثار غالب، ص ۹ به بعد
- ۲۳- از سنایی تا سعدی، ۲۷، ۴۸، ۱۶۵، سبک شناسی ج ۳، ص ۳۶- ۳۸، سرزمین هند، ص ۸۵
- ۲۴- سرزمین هند، ص ۶۴، احوال و آثار غالب، ص ۱۲
- تاریخ ادبیات در ایران (دکتر صفا) ج ۲، ص ۸۹۲- ۸۹۳
- ۲۵- درباره سهم عرفا در ترویج اسلام و زبان فارسی مفصلتر سخن خواهیم گفت
- ۲۶- تاریخ فرشته، ج اول، ص ۵۲، از فردوسی تا سعدی، ص ۱۳۷، احوال و آثار غالب ص ۱۳
- ۲۷- احوال و آثار غالب، ص ۱۵، فارسی گویان پاکستان، ص ۱۵
- ۲۸- از سعدی تا جامی، ص ۱۷۲، تاریخ ادبیات در ایران ج ۳، ص ۵۶۱، احوال و آثار شیخ بهاء‌الدین زکریا، ص ۷
- ۲۹- و نیز رجوع شود به کتاب "طریقه جشتیه در هند و پاکستان و خدمات آنها به فرهنگ اسلامی و ایران" تالیف نگارنده
- ۳۰- از سنایی تا سعدی، ص ۲۱۲، ۲۱۳، سرزمین هند، ص ۸، احوال و آثار غالب، ص ۱۶
- ۳۱- احوال و آثار شیخ بهاء‌الدین زکریا ص ۷ تاریخ ادبیات (صفا)، ج ۳، ص ۵۶۷ به بعد
- ۳۲- احوال و آثار شیخ بهاء‌الدین زکریا، همانجا
- ۳۳- از سعدی تا جامی، ص ۳۸۱- ۳۸۳
- ۳۴- دیوان حافظ، چاپ قزوینی، ص ۱۵۲ و ۱۵۳
- ۳۵- تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۷۵، احوال و آثار غالب، ص ۱۸
- تاریخ ادبیات صفا، ص ۷۷۳
- ۳۶- بنا بود که در سال گذشته برای این شخصیت بزرگ ایرانی در همدان مجلس بزرگداشتی منعقد گردد، اما متأسفانه نمی‌دانم که به چه علت بتأخیر افتاد
- ۳۷- تاریخ ادبیات، ص ۱۲۹۷، احوال و آثار غالب، ص ۱۹
- چگونگی گسترش اسلام، ص ۶۱۸
- ۳۸- مجله یغما، شماره ۸، سال ۱۳۳۰، ص ۳۳۹
- ۳۹- تاریخ ادبیات دکتر شفق، ص ۵۵۵- ۵۶۴ و نیز سبک شناسی بهار، ج ۳، ص ۲۵۶ به بعد
- ۴۰- تذکره نتایج الافکار، ص ۱۵۶- ۱۵۹، احوال و آثار غالب، ص ۲۲- ۲۳
- ۴۱- علاوه بر تذکره‌های ادبی، بدائرةالمعارف فارسی ذیل شاه جهان و تاج محل رجوع شود
- ۴۲- دائرةالمعارف فارسی، احوال و آثار غالب، ص ۲۴
- ۴۳- فهرست کتابهای چاپی، ج ۱، ص ۳۴۱۱
- ۴۴- احوال و آثار غالب، ص ۲۴
- ۴۵- همان ماخذ ص ۲۵
- ۴۶- زبان اردو که امروزه زبان رایج مسلمانان شبه قاره است و در پاکستان زبان رسمی، آمیخته‌ای است از زبان فارسی و هندی و از نظر گرامر و دستور هندی است، لیکن بیشتر لغات آن فارسی است. این زبان که بآن "ریخته" هم گفته‌اند، پایه و اساسش بوسیله سپاهیانی (اردو) که از افراد مسلمان که غالباً هم فارسی زبان بوده‌اند و هندو تشکیل شده بود، ریخته شد. در حال حاضر در هند و پاکستان شاعر و یا ادیبی از توانایی بیشتری برخوردار است که بتواند از لغات فارسی بیشتری بهره‌مند شود
- ۴۷- احوال و آثار غالب، ص ۳۸، دیوان غالب، لاهور، ص ۹۵
- ۴۸- اقبال شرق، ص ۳۹، مجله پاکستان مصور، سال ۱۳۵۶ ش، ص ۵۱